

در «قفسه‌کتاب» جام جم بخوانید:

همینگوی خوانی در چند دقیقه

احمد پورمخبر، پیرمرد طنز سینما و تلویزیون درگذشت

مش قربون هم گریخت



ویدئو ها

محمود موسوی مجد چگونه تبدیل به یک جاسوس شد؟

پایان بازی

۲

جام جم از تصمیم اخیر مجلس برای تغییر در شیوه توزیع کالاهای اساسی گزارش می‌دهد

باکوپن، بدون صف

۳

دولت وعده استخدام ۳۰۰۰ پرستار را داده اما این افراد هنوز وارد چرخه نظام سلامت نشده‌اند

وعده‌های سریالی به پرستاران



۱۸

➕ **بایادداشت‌ها و دلنوشته‌هایی از:**

روح... رجایی سردبیر پرتلاش روزنامه جام جم بر اثر ابتلا به بیماری کرونا درگذشت
رئیس مجلس و رئیس رسانه ملی در پیام‌هایی درگذشت روح... رجایی را تسلیت گفتند

سیدمحمود رضوی، محمد خدائی، احسان علیخانی، محمدمهدی همت، علی ضیا، فریدون صدیقی، سید علی احمدی، پرویز اسماعیلی حامد عسکری، مرتضی درخشان، محمد دلآوری، کامران نجف‌زاده، فرید مدرسی، ایمان شمسایی، مرتضی قاضی و...

طرح: احسان نجفی | جام جم | ۱۳۹۹-۰۷-۲۱

سرمقاله

هر طور صلاح می‌دانی...



مهدی عرفاتی

مدیرمسئول

❏ خیالم داشت راحت می‌شد که هستی، تازه داشتم نفس می‌کشیدم و نگاهت می‌کردم که چگونه روزنامه را یک‌تنه اداره می‌کنی و چطور می‌جنگی. از این خیال راحت، اما حالا یک صندلی خالی برایم مانده و یک پیراهن مشکی. یک شماره تلفنی که هیچ وقت جواب نمی‌دهد و اتاقی که هیچ وقت صدای تو در آن نمی‌پیچد.

تو در مبارزه با کرونا نباختی روح... ما تو را باختیم... خسران زده ماییم. پاییز چنان به باغ‌مان زد که از دیروز داریم دور خودمان می‌چرخیم و هیچ چیزی آن‌طور نیست که وقتی تو بودی. حالا خیلی احساس تنهایی می‌کنم و این تنهایی طوری آزارم می‌دهد که هر کسی که به اتاقم می‌آید دوست ندارم بدود؛ اما هر کسی که به اتاقم می‌آید رجایی نیست، روح... نیست. تنهایی بزرگ است، خیلی بزرگ. قد کشیده و تمام تحریریه را پر کرده است و من حالا بیشتر از هر روزی احساس تنهایی می‌کنم. دارم فکر می‌کنم تنهایی در شوری تیرز بیشتر زخم می‌زند یا در اتاق خالی سردبیر؟ تنهایی توی راهرو بزرگ‌تر است یا توی عصرهای صفحه‌بندی؟ بعد می‌بینم یک تنهایی بزرگ، تمام دنیا را گرفته است. امروز معنی تنهایی را فهمیدم. لحظه‌هایی که روح... باید بیاید و نمی‌آید، لحظه‌هایی که باید زنگ بزند و نمی‌زند. چند روز است که دیگر پیام نمی‌دهد.

آه، از پیام‌هایی که هیچ وقت پاک نمی‌شوند؛ پیام‌هایی که یک عمر می‌ماند و می‌شوند آئینه عذاب، پیام‌هایی که بابت کار، روزی صدها بار رد و بدل می‌شدند. بارها در کشاکش کار اختلاف‌نظر پیش می‌آمد و هر بار نهایتاً بحثمان با این پیام من ختم می‌شد: «باشه داداش جان! هر طور صلاحه...»

امروز آخرین پیام من به روح... همین است: «باشه داداش جان! هر طور صلاحه...» من برای «بی‌برادر نشدن» همه کار کردم. به درو دیوار زدم، دعوا کردم، منت کشیدم، حتی پارٹی بازی کردم، روضه گرفتم، نذر کردم، قربانی کردم، اما مثل همیشه، زورم به تو نرسید. تو انگار دلت با دنیا نبود. شاید من هم جای تو بودم آغوش می‌آمد و هر بار نهایتاً بحثمان با این پیام من ختم می‌شد: «باشه داداش جان! هر طور صلاحه...»

پیر کشیدن است، هرطور صلاح است آقای سردبیر! شاید نشسته روی تخت، به ما لبخند می‌زند و می‌گوید این همه دعا کردید، قبول، اما من جای دیگری قرار دارم. یک عمر گفتم هرچه صلاح است و شما گوش کردید. این یک بار هم روی تمام آن بارهایی که من صلاح دیدم. برادرها، آخرین حرف من را زمین نزنید، شما که امسال اربعین کرپلا نمی‌روید، من ولی خودم کرپلا هستم.

شک ندارم و طاقت اربعین‌های تهران را نداشتم. می‌خواست هرطور شده برود و رفت تا سلام ما را به کرپلای حسین (ع) برساند و ما باید برویم بهشت‌زهر(اس) و پشت به پشت برادرانمان بایستیم و شانه به شانه بگوییم «یا...! (رحم روح...)»

حامی صادق جهادی‌ها



محمدباقر قالیباف
رئیس مجلس

❏ درگذشت مرحوم روح... رجایی، از فعالان عرصه رسانه کشور و سردبیر روزنامه جام جم موجب تأسف و تأثر گردید. آن مرحوم، سال‌های متمادی در همکاری با رسانه‌های مختلف تلاشی صادقانه در امر اطلاع‌رسانی داشت و نزدیکان به خوش خلقی، سلامت و محبت به اهل بیت (ع) زبانزد بود.

وی در سال‌های اخیر نیز تلاش کرد با حمایت از داوطلبان امور جهادی و امداد و عرصه درمانی و ترویج کمک به آسیب دیدگان در مسیر خدمت به محرومان و اقشار آسیب‌دیده گام بردارد.

اینجانب ضمن عرض تسلیت، فقدان ایشان به همکاران و دوستان وفادار، اهالی رسانه که این روزها برای او سنگ تمام گذاشتند و خانواده گرانقدر و بازماندگان محترم، برای آن مرحوم رحمت و مغفرت و برای بازماندگان صبر و اجر از درگاه خداوند متعال مسألت می‌کنم.

یادداشت

چرا الان؟



محمدتقی حاجی‌موسی
معاون سردبیر

❏ خیلی قبل از اینها، من یک مخاطب بودم. مخاطب پیگیر همشهری جوان. آن موقع‌ها او به او مجله‌رامی خواندم و برای هرکسی که در مجله می‌نوشت توی ذهنم یک پروقال ساختن بودم. فلانی احتمالاً این‌طوری است، آن یکی این ژانر را دوست دارد و... آن موقع روح... رجایی برای من کسی بود که بیشتر مطالب مذهبی می‌نوشت. از هیات فلان مداح و جلسه آقامجتبی تهرانی، همه اینها را بهم بی‌پرده می‌نوشت و مثل بعضی‌ها نبود که حیاتی بودنشان را پنهان می‌کنند.

❏ چند سال بعد خودم یکی از همشهری جوانی‌ها بودم و وقتی یک سال از حضور می‌گذشت یعنی محرم سال ۹۲ یک اتفاق عجیب افتاد. بچه‌های گروه اجتماعی از روح... یک مطلب گرفته بودند که کار کنند. مطلبی درباره اولین سفر روح... به کرپلا در روز عاشورا. تیرت مطلب اما یک کج‌تابی داشت و این باعث شد در سرفه‌هایی برای او و مجله درست شود و کار داشت به جاهای باریک می‌کشید که خدا را شکر، ختم به‌خیر شد. خود روح... همین ماه پیش یک بار تمام ماجراهای این مطلب را تعریف کرد. چقدر با هم خندیدیم.

❏ دو سال پیش قرار بود برای روح... در هلال احمر یک پروژه انجام بدهم. کار سنگینی بود و من هم که مثل همیشه بی‌خیال. مدام پیگیری می‌کرد که چی شد و کار کی می‌رسد. آخر سر نتوانستم در موعد



بیشتر بخوانید

آرش برهانی در گفت‌وگو با ما از ماجرای پست جنجالی‌اش می‌گوید

اشتباه کردم نوشتم جام اسنپی!

۴

توزیع یکنواخت مطبوعات در کشور؛ مشکلی که هنوز راه‌چاره‌ای برای آن پیدا نشده است

شهرهای بدون روزنامه

۱۰

گفت‌وگو با مدیر نوآوری پروژه کنسرسیون خصوصی دولتی (اکسکلیت۴کوو)

نبرد ابررایانه‌ها با کووید-۱۹

۱۵

۳۲ سال بعد از مباران شیمیایی روستای زرده کرمانشاه، با مردمش هم صحبت شدیم

یک شهر پر از درد

۱۶

خودنویس

یک آواز در هفت گوشه



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

❏ پیش درآمد شور، چه فرقی می‌کند چندسال پیش، تو بگو پارسل، من می‌گویم سال ۹۰. با دوستی یک جلسه کاری فیکس کرده بودیم در یک کافه. کافه، قلیان هم می‌داد. من قلیان می‌کشیدم تا دوستانم برسند. آمد زوری شاه‌ام، سلام آقای عسکری؟ گفتم بله. گفت من رجایی ام روح... رفیق مشترک خیلی داریم. کاریت ندارم. فقط خواستم بگم خیلی با عزالت حال می‌کنم. شماره‌ای رد و بدل کردیم. شب تلگرام بازی کردیم. اسم‌آی‌اش دی بود؛ بنده خدا... همانجا یقه‌ام را گرفت. روح... بود، ولی اسم خودش را گذاشته بود بنده خدا و من هم با همین اسم

ذخیره‌اش کردم.

عراق: پوست تیره‌ای داشت با دست‌هایی چغرو قواره‌دار. یک چیزی بین رد زخم و سوختگی هم توی گردنش بود و یک حالت سلحشوری‌ای داده بود به فیزیکش. یک بار خلوت بودیم. گفتم قصه زخمت را بگو و گفت. گفت توی کودکی ام سوختم. توی نوجوانی ام خیلی مخم بود. می‌گفت تا پانزده شانزده سالگی یقه اسکی می‌پوشیده و بعد با زخمش کنار آمده. بعد لیخن زد و گفت: آتش باید خدنگ باشه، کاسه‌هرچی بود، بود. گفت جسم به‌ماده غلیظه که روح سوار شه. روحت رو خوشگل کن. **سلمک:** سپیش می‌زد. توک زبانی «س» و «ز» را داد می‌کرد. مرتضی می‌گفت تود یوانه‌ای به خدا! آدمی که دنده سین و ز اش جانمی رود که نباید اسم بچه‌اش را بگذارند حسام‌الدین و نرگس. حالا شهاب‌الدین سین و ز ندارد یک چیزی... و روح... جواب داد: اتفاقاً عمدی انتخاب کردم که بچه‌هام بفهمن هیچ آدمی کامل نیست و باباهای قهرمان می‌تونن ضعف داشته باشن.

حسینی: توی روزنامه، بعد از شورای تیرت همین ۲۰ روز پیش یکهو مهدی گفت روضه خونگی و جمع‌وجور بگیریم اول هر ماه و همه گفتیم عشق است. یک گروه واتساپی زدیم و قرار شد اول هم خانه مهدی اینها باشه. حامد تو گروه لوکیشن گذاشت و آدرس و زمان. فردایش یک کاره روضه افتاد خانه روح... گویا رفته توی خصوصی مهدی و گفته میشه اول خونه من باشه؟ و وقتی مهدی گفته بود چرا؟ جواب داده بود شاید وقت نشه در بگه.

دیلمان: داشتیم می‌رفتیم تود مهدی. صفحه یک‌مان طول کشیده و دیر شده بود. قد میرداماد را گازکش رفتیم بنده‌ایم توی نیایش برویم تود بازی. ۱۰ شب بود و اتوبان خلوت. گفتم گاز بده به شام برسیم. گفت نمیشه. گفتم چرا! او اشاره کرد به موتور که با خانواده‌اش کنارمان بال اتوبان را گز می‌کرد. گفتم چیه؟ گفت هیچ وقت دلم نمیداد از موتور که زن و بچه سوار کرده سبقت بگیرم. بچه‌اش به آه بکشه چرا بابام نداره زندگیم کج‌نخ میشه.

روح‌الارواح: کرونا که گرفته بودم هر عصر بایک خورار خرید می‌آمدم خانه. زنگ می‌زد و می‌گفت: حضرت علی، کیسه‌نان و خرما برایت آورده بی‌پایین ببر... ۳۷۰ هزار تود بنده‌کارش بودم. هربار می‌گفتم شماره کارت بده، می‌گفت: کرونا حالا حالا‌ها هست بذار باشه من که گرفتم برام خرید کن. **جامه‌دران:** نشسته‌ام لب جدولی جلوی بیمارستان دارم این ستون کوفتی را می‌نویسم... چهار مرد بوشهری خیس و عرق کرده دارند توی سرم دمام می‌زنند. بیخ سرم محمود کریمی مظلوم می‌کشد. کوثری روضه می‌خواند. آه از آن ساعتی... شناسنامه روح... توی دستم است. آمده‌ایم شناسنامه را بدیم به یک کاغذ بدهند دستانم که بله کاکائات فوت کرده. اشکم نمی‌آید. بهتم... حیرتم... به شماره‌ای که سیو شده بنده خانگاه می‌کنم... از جدول بلند می‌شوم شلوارم خاکی است. به درک از خاکی که به سرم شده که بیشتر نیست. ببخشید آقا یا خانم صفحه‌بند روزنامه، این ستون خیلی طول کشید اذیت شدید. آدم داغ‌دیده که حال حرف زدن ندارد. تا شما این ستون را می‌خوانید من یک روضه‌علی‌اکبر گوش می‌کنم.

الله و انالیه را جعون

خبر درگذشت ناگهانی برادر عزیز زمان زنده یاد **روح... رجایی** موجب تأثر و تألم گردید. ایشان در طول عمر با برکت خود با حضور مؤثر در رسانه‌های مختلف و رفتار حرفه‌ای و متعهدانه، نگاهی دغدغه‌مند و دقیق به مسائل روز جامعه داشت. در جوار مضجع نورانی حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (علیه‌الآل‌التحیه‌والتناء) ضمن عرض تسلیت این فقدان، علو درجات برای آن فقید سعید و صبر و اجر برای بازماندگان را از درگاه احادیات مسألت می‌نماییم.

مرکز ارتباطات و رسانه آستان قدس رضوی

